

زندگی سیاسی و شخصی خود را بر سر آن گذاشت آزادپخواهی بود و آزادپخواهی مستلزم ایجاد و مجازداشتن فضایی است که در آن مبادله بی‌پروای اندیشه و انتقاد، بدون ترس و ملاحظه و مصلحت‌نگریهای تنگ‌نظرانه و رعایت این و آن، انتقال‌پذیر باشد. اهمیت مصدق در این است که او در زندگی خصوصی و اجتماعی خود به گونه‌ای زیست که هیچ انتقاد مستدل و موجهی از او حیثیت سیاسی و معنوی او را — که پشتوانهٔ تداوم اهمیت اوست خدشه‌دار نخواهد کرد. تحلیل انتقادی زندگی و اندیشه‌های مصدق بیشتر از دفاع وفادارانهٔ صرف از او با آرمانهای اخلاقی و سیاسی و میراث معنوی او سازگار است. نقد تحلیلی کارها و بینش سیاسی مصدق این میراث را پربارتر و ماندگارتر خواهد کرد.

دکتر میراحمد طباطبائی

گیلان در قلمرو شعر و ادب

(تألیف ابراهیم فخرائی، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۶)

دانشجوی سال اول دانشکدهٔ ادبیات بودم که بسم زد که رسالهٔ تحصیل خود را به‌سخنوران «دارالمرز» گیلان از آغاز صفویه تا زمان حاضر اختصاص دهم و از پیش‌به‌تدارک آن‌پسردازم. در آن ایام استاد فقید ملک‌الشعراى بهار برای ما «شاهنامه» تدریس میکرد و بین استادان به‌فروتنی و خضوع و گشاده‌روئی و شاکردنوازی ممتاز بود. مصمم شدم قصد خود را با ایشان در میان بدم. روزی پس از تعطیل درس راه را بر استاد گرفتم و قصد خود را با ایشان در میان گذاشتم. استاد فقید با دقت تمام بر اریض من گوش میداد. وقتیکه سخن من تمام شد سر بالا کرد و خنده‌ای بلند سرداد. دستی‌روى شاه‌نامه گذاشت و بالحن پدرا نه فرمود: پسر جان از گیلان شاعر خوب برنخاسته است.

سالها گذشت. روزی در رشت پشت کتابفروشی‌ها، کتابی بنام «گیلان در قلمرو شعر و ادب» نظرم را بخود جلب کرد. اسم دانشمند محترم ابراهیم فخرائی بر روجلد کتاب میدرخشید و بر آن وزن و اعتباری بسزا میداد. بیدرتنگ کتاب را خریدم و به‌مطالعهٔ آن پرداختم و در دل یادگرمای استاد فقید ملک‌الشعراى بهار را تازه کردم.

در طی سی‌سال اخیر برخی از مؤلفان، دربارهٔ دانشمندان و سخنوران گیلان آثاری بصورت مقاله و کتاب منتشر کرده‌اند ولی مجموعه‌ای که فاضل محترم فخرائی در ۴۶۰ صفحه، در سال ۱۳۵۶ طبع کرده‌اند از دست دیگراست. در این کتاب شرح‌حال و نمونهٔ آثار ۸۲ شاعر که از سرزمین زرخیز گیلان برخاسته‌اند فراهم آمده است.^۱

کتاب آقای فخرائی دارای دو مزیت است. یکی اینکه مؤلف خود سخن‌شناس است و به‌دقایق و رموز کلام آشنائی‌ها دارد. دوم اینکه مؤلف ارجمند از بسیاری از شعراى هم‌عصر خود که اسم می‌برد باحوال فکری و فعالیت ادبی آنها نیز واقفاست و خودگواه آثار خلاق آنها بوده است. اما از دیرباز يك اصل مسلم، همچنان بدون تغییر مانده است، و آن حجب و گرفتاری هر مؤلف و تذکره‌نویس در تدوین ترجمه حال معاصران است. زیرا وقتی که شاعر و نویسنده، به‌سلیقه خود، فضایل ادبی خویش را به‌ده‌زبان می‌شمارد و در اختیار مؤلف میگذارد، مؤلف‌چاره‌ای جز قبول و درج آنرا ندارد. روزگاری بود که سنت ارزنده‌ای در میان ادبای بزرگ ما رواج داشت و آن اینکه تا

در قید حیات بودند دیوان شعر خود را ارائه نمودند. از این روایت که یکی از شرای قدیم گفته است:

چو صاحب سخن مرد آنکه سخن به از گوهر و زر کسائی بود
خوشا حالت خوب مرد سخن که مرگش به از زندگانی بود

از نظر شیوه سخنگوئی، شرای این مجموعه به چهار دسته تقسیم میشوند.

- ۱- کسانی که به لفظ قلم ناب دری سخت پابندند و دو دستی به سنن ادبی گذشته چسبیده‌اند.
- ۲- کسانی که موازنه‌ای بین لفظ قلم و عامیانه برقرار می‌سازند و در سایه هنر تلیق لفظ قلم و لفظ محاوره، چنان با مهارت الفاظ و تعبیرهای منظور خود را جامیده‌ند که نخته‌بند فصاحت کلام شکسته نمیشود - اینها هستند که با حفظ اشکال قدیم شعر، مضامین جدید می‌آورند.
- ۳- کسانی که بیشتر به استعمال لفظ عامیانه تمایل دارند و آرایش ظاهری شعر، در نظر آنها از مفهوم دیگر برخوردار است.

۴- شاعران بی‌تجربه که سخن بی‌بندوبار آنها تابع هیچ قاعده‌ای نیست. حتی توازن هجاها را در شعر نور رعایت نمیکنند. این دسته که خیالات خام خود را کوله‌بار می‌کنند وبدون تکیه به نظم شعری معین آنرا در بیابانی بی‌آب و علف رها می‌سازند هیچ سنت ادبی را قبول ندارند. البته سنت گرائی یا نوپردازی، مرز است و این سخنور توانست که حدود مرزهای ادبی را تعیین میکند. آنچه مهم است نهست گرائی و نه نوپردازی شاعر است. مهم این است که شاعر، سخن آفرین روز و فرزند زمان خود باشد.

شعرائی که نام آنها در کتاب فوق‌الذکر آمده در انواع شعر از قبیل - قصیده - غزل - قطعه - مثنوی - رباعی - ترجیع‌بند (از متفرعات قصیده) یا قالب‌های نو اعم از هجائی و شعر آزاد یاسفید طبع آزمایی کرده‌اند و با استفاده از تشبیه و استعاره و ایهام و زبان رمز (سمبولیک) دوره‌های شعر سروده‌اند و گاه گاه باقتضای فردوسی، - ناصر خسرو - مولوی - سعدی - حافظ - هانف اصفهانی - ایرج میرزا - ملک‌الشعراى بهار، اشعاری ساخته‌اند و از طرز سخنگوئی آنها پیروی کرده‌اند. مثلاً شاعر فقید دکتر طاعتی در این باره حتی تا آنجا پیش رفته است که الف اطلاق را که قرن‌هاست در اشعار سخنوران ما بکار گرفته نمیشود، در قطعه «آئین‌زندگی» استعمال کرده است. قطعه شیوای «آئین زندگی» که مشحون از پندهای گهربار است و بیت اول و آخر آن چنین:

آزاد زیست باید و آزاد مردنا
حقاً که بهتر است هزاران هزار بار
آزاد گشت باید و آزاد خوردنا...^۲
زین پست زندگانی بدنام، مردنا

الف اطلاق در داستان بیژن و منیژه که فردوسی آنرا در دوران جوانی سروده و نخستین مرحله کار توان‌فرسای وی بود زیاد دیده میشود. استاد دکتر ذبیح‌الله صفا حق داشت بنویسد که استعمال این الف، گاه فصیح بنظر نمیآید.^۳ البته رفته‌رفته استعمال آن منسوخ شده چنانکه در دیوان عنصری و فرخی و گرشاسب‌نامه اسدی و دیوان ناصر خسرو و در آثار سایر نمایندگان برجسته سبک خراسانی، به استعمال این الف، بندرت برمیخوریم.^۴

مرحوم وهاب‌زاده حدیدی از شعرائی است که تقلید از مختصات سخنگوئی شرای قدیم را وجهه همت خود قرار داده است. در میان اشعاری که از او نقل شده قطعه شعر بلندی از اوست که بیتهای اول و آخرش چنین است:

آرمیدن در کنار ضیغم و غران پلنگ
غوطه‌وردن زیل گشتن از بی‌سیدنهنگ...

۲- گیلان... ص ۲۸۱.

۳- حماسه‌سرایی در ایران. دکتر صفا. ص ۱۷۸ - ۱۷۷.

۴- سبک خراسانی - محمد جعفر محبوب - ص ۱۸۷ - ۱۸۶.

صدهزاران بار بر طبعم گوارتر بود تا برم حاجت بسوی مردم بی نام و ننگ^۴

هاتف اصفهانی شاعر مشهور قرن ۱۲ هجری همین مضمون را پروریده است در قطعه‌ای به مطلع

و مقطع زیر:

خار بدرودن بزمگان خاره فرسودن بدست سنگ خائیدن به دندان گوه‌بیریدن به چنگ
چرخ گرد هستی من گر بر آرد گو بر آر دور بادا دور از دامان نامم گرد ننگ
در ادبیات ما این قطعه شیوای هاتف معروف است و در کتب درسی هم نقل شده است. شک
نیست که هاتف که چنین قطعه شیوایی را سروده به شعر ناصر خسرو نظر داشته است بدین مطلع:
در عمیق بحر خفتن بر سر ناب نهنگ خاله را دادن شتاب و آب را دادن درنگ
تا آنجا که نتیجه میگیرد:

خوشتر آید بر من این اسباب و آسان‌تر بود زان که ترگشتن بهنگام سؤال از آذرننگ^۵
چنانکه می‌بینیم شاعر در اینگونه اشعار همه دشواری‌های جانکاه زندگی را در چند بیت
بعنوان مقدمه می‌شمارد و سپس نتیجه میگیرد که تحمل آن همه دشواری‌های توان‌سوز برای من
گوارتر از آنست که فی‌المثل ننگ را بپذیرم و یا ستمی را تحمل کنم... استاد فقید ملک‌الشعرا
بهار در قطعه شعر زیبایی بعنوان مقدمه بذکر همین حوادث مفروض، تحمل ناپذیر می‌پردازد و سخن
را چنین آغاز میکند:

دو رویه زیر نیش مار خفتن سه پشته روی شاخ مور رفتن

اما در خاتمه کلام بیک نتیجه‌گیری مطلوب که مسئله روز و یک خواست عمومی است می‌پردازد:

به نزد من هزاران بار خوشتر که یک جو زیر بار زور رفتن

مضمون شعر جدیدی ستایش از استغناى طبع و عزت نفس است. در کتاب آقای فخرائی قصیده
غرائی در همین زمینه از حزین لاهیجی نقل شده است که بسی دل‌انگیز است:

ای دل لباس عاریتسی از جهان مخواه بر دوش بار منت هفت آسمان مخواه
تا میتوان به تخت جگر ساخت، صبر کن دون همثانه از فلک سقله، نان مخواه
در موج خیز حادثه چین بر جبین منن گریخ کهن ز چرخ بیارد، امان مخواه ...
یکی از اشعار ساده و دلنشین دربارهٔ مناعت طبع و آزادی‌گری است از ناصرالدین موسوی
به عنوان «آزادگی» که چند بیت آن آورده میشود:

ما پشت خود به خلعت گس تا نمیکنیم بسیار می‌کنند ولسی ما نمیکنیم

تا مادر است دامن دایه نمیرویم تا کعبه است رو به کلیسا نمیکنیم

آسایش حیات به ذلت نمی‌خریم با دشمنان خویش مدارا نمیکنیم

میدانیم که قصیده از نخستین اشکال کهن شعر فارسی که امروز درخشندگی پیشین خود را
تأحدی از دست داده است. اما وقتی برخی از قصاید بلند سخنوران معاصر مانند قصاید غرای نام
(ابراهیم) را میخوانیم شوق دل‌بستگی باین شکل در ما تازه میشود. زیرا تجربه نشان داده است
که مضمون بکر همیشه پرده‌پوش نازیبائی و کهنگی شکل است.

دانشمند محترم آقای فخرائی بهترین توصیف‌ها را از مثنی سخنگوئی شاعر کرده است. بدین
بیان: «اوپه اصل هنر برای هنر و شعر بی‌هدف اعتقاد ندارد»^۸ و درست از این لحاظ است که شعر
او شور و حال و جاذبهٔ فراوان دارد. قصیده غرای او که از نوع بث‌الشکوی است با این ابیات
شروع میشود:

۵- گیلان... ص ۱۰۴.

۶- اقلیم عشق - تألیف نگارندهٔ این سطور. ص ۴۷.

۷- گیلان... ص ۱۰۸-۱۰۷.

۸- گیلان... ص ۴۱۹.

لرزه بر عرش افکند از بیم جان آوای من کوه وارون گردد از قریاد رعد آسای من
نعرها می‌خیزد از ژرفای دل چون آبشار گر شود افلاک را گوش از غوغوغوغای من

اشعار دیگر او تحت عنوان‌های: نغمه مرغ سحر - آن صبحدم کو - ای فراختای آسمان بدرود - و سفیسطه جو همه از نوع سخنان دلپذیر جاودانی است.

همچنین قصیده بلند عبدالعظیم یمینی تحت عنوان: دستور وزیر، در حکم ضربه کوبنده‌ای برای صدرنشینان وقت بود که از راه مردم فریبی دستورهای میان‌تهی صادر میفرمودند ولی به دردهای توان‌سوز مردم ستمدیده محروم واقعی نمی‌نهادند. شاعر خطاب به مردم چنین میگوید:

ای خلق بس است این همه خاموشی وزین پس از مجمر خشم آتش عصبان بفرستید
چند این همه خاموشی و آرامش مرداب چون بحر دمان غرش توفان بفرستید
راهی که کند چاره ذلت بسپارید دستی که درد نای و گریبان بفرستید
سیلی که برد حاصل تاراج چو خاشاک موجی که کند برخه در ارکان بفرستید^{۱۰}

هرخواننده کنجکاو که کتاب آقای فخرائی را باز میکند نخست می‌خواهد به‌بیند که سخنوران گیلک درباره زادگاه سرسبز و خرم خویش چه گفته‌اند. در این باره اشعار دلچسب و گیرائی مینوان یافت. از جمله «سپیدرود» اثر طبع سفیر - و «سپیده رود» اثر طبع صالحی^{۱۱}

سپید رود میرابوالقاسمی (سفیر) همچون خیال خسته او نرم نرم از روی ماسه‌های کف رود میگذرد. او داستان سرای جاودانی قرنهاست - و در پیچ‌وتاب او امید و پابمردی گذشته نقش بسته است:

میرفت تا حکایت جاوید قرنها

بر دیدگان خیره ما سزد آشکار

تاریخ و سرگذشت زمانهای دوردور

افسانها و حسرت و اندوه پایدار....

اما همین رود از دریاچه چشم صالحی (بهمن) بسان ازدهای مست است که از پای درختان تشنه کام خشک سال دیده، میگذرد.

شاعر بر بادهای وحشی و توفنده‌اش سلام میگوید و بر موجهای خروشنده‌اش درود میفرستد چه آرزوهائی که شاعر در پای گریزان سپیدرود نثار نمیکند و چه دردل‌های پرسوزی که با او درمیان نمیگذارد و سرانجام او را به‌همردی خویش میخواند:

هان ای سپید رود

ای مادر مقدس گیلان

آیا درین میان

از خشکسالی مزرع من یاد کردی؟

در قلب من که همچو کوبری بر از سراب

در حسرت شکفتن یک غنچه مانده است

فریاد کرده‌ای؟

شاعری دیگر در قصیده «گیلان» بیاد سپیدرود می‌افند ولی نه‌چنانکه سفیر و صالحی از آن یاد کرده‌اند:

فیض بخش اسپید رود آن مایه هستی کرو کشتزاران سبز و خرم چون بهاران پرورد

۹- گیلان.... ص ۴۲۲.

۱۰- گیلان.... ص ۶۲-۴۶۱.

۱۱- گیلان.... ص ۲۵۴ و ص ۲۳۷.

ویژه زان سد سیدینی را که دست وی گشود باغ ما صد لاله از خار مگیلان پرورد^{۱۲}
 شعر «گیلان» اثر طبع گلچین گیلانی جذاب و روح انگیز و خواندنی است و چنین آغاز میشود:
 گیلان ای سرزمین سبزه خوش رنگ زیر بلند آسمان آبی و زیبا
 دورم اگر من از تو هزاران فرسنگ نیست دلم دور از آن بهشت دل آرا
 شایان بذکر است که گلچین گیلانی با وجود اقامت طولانی در خارج^{۱۳}، اصالت فکرایرانی را در اشعار خود، بالاخص در طرز تعبیر و انتخاب درست الفاظ حفظ کرده است.

شعر زیبای «جواهر دشت» ساخته بانو اشرف مشکوتی و بندر چمخاله از محمود پاینده حاکی از توصیف ماهرانه این دو شاعر توانا از دو نقطه خرم و سرسبز و زیبای گیلان زمین است.
 بانو اشرف مشکوتی درباره جواهر دشت، این کوهستان زیبا چنین نقل میکند:

نشسته با شکوه و با ابهت همی خندد به بزم آرزو ها
 همی گوید چومن ثابت قدم باش بهر کاری، نه چون امواج دریا^{۱۴}

پاینده طبیعت متغیر چمخاله را چنین وصف میکند:

آسمان بندر چمخاله بارانی است

باد مینازد به پشت موج

موج میگردد ز دریا اوج

تا افق دریا خروشانست، طوفانی است

رود در پیچ مصب، سیلی خور دریاست

دشت غمناک است

جنگل سرسبز در زیر لحاف ابر، ناپیداست^{۱۵}

ریش پیاپی باران در گیلان نمیتوانست در طبع وقاد گلچین گیلانی (دکتر مجدالدین میرفخرائی) اثر نگذارد. منظومه باران او سراسر انباشته از روح شادی و شوق وزنده دلی و خوشباشی حیات است. تشبیهات این شعر، ساده و محسوس است. در تجسم ریش قطره‌های باران، گوئی درخت و جنگل در حرکتند و خورشید با اشعه نوازشگر خود با انسان صحبت میکند. به بینید شاعر هنرمند ما چگونه این منظومه دلپذیر را بی پایان میبرد:

بس گوارا بود باران

و ه چه زیبا بود باران

می‌شنیدم اندرین گوهرفشانی

رازهای جاودانی، پندهای آسمانی

بشنو اکنون کودک من

پیش چشمم، مرد فردا

زندگانی خواه تیره، خواه روشن

هست زیبا، هست زیبا. ۱۶

درس خوشبینی این شاعر هنرمند در کتابی عرضه میشود که سوز و درد و اشک و ناله و ماتم، چهره غم‌انگیز خود را از خلال اغلب اشعار، در سراسر مجموعه نشان میدهد و این معنی آنقدر زیاد است که به آوردن مثال نیازی نیست.

۱۲- گیلان.... ص ۲۲۳.

۱۳- گیلان.... ص ۳۷۹.

۱۴- گیلان.... ص ۴۹.

۱۵- گیلان... ص ۷۶.

۱۶- گیلان.... ص ۳۸۷.

شعر باران گلچین، قطعه پرشور «باران» ساخته «ادواردس مژه لایتیس» شاعر نامی لیتوانی رادردهن متداعی میسازد. او نیز همانند گلچین‌ما، باران را از دریچه چشم شادی و امید توصیف میکند. پایان اشعار او چنین است:

شاخه افرا نمناک بلرزد در باد گو بگوید بسر پنجره باران بهار
این بهار است آنگه در سینه من میکوبد منتظر بوم و دیگر شده گاه دیدار ۱۷
کامبیز صدیقی در قطعه «آواز قناری تنها» و «زمزمه‌ای در تنهایی» در لفاظه تعبیرهای شاعرانه، این سوز و غم نهانی را آشکار میسازد. «آواز قناری تنها» چنین آغاز میشود:

رفتم کنار پنجره، دیدم

در پشت میله‌ها

سر را

در زیر بال برده قناری، چنان که من

پنداشتم

آن را رفیق کوچک من امروز

از دست داده است

آخر چه روی داده - قناری! چه روی داد... ۱۸

و در شعر «زمزمه تنهایی» چنین میخوانیم:

باز کردم همه پنجره‌ها را با شوق

تا صدائی شاید

تا مگر زمزمزای از آن دور....

خبری اما نیست

در اینجا باید به دو نکته اشاره کرد: ۱- تصویر قناری یا دیگر پرندگان برای برخی از شعرای معاصر ما وسیله‌ایست برای لب‌گشودن در مورد رازهای مگو. در این مقام مثلاً از هوشنگ گلشیری یاد می‌آید که در منظومه خود تحت عنوان: بخوان، بخوان، چنین میسراید:

قناری من

بخوان بخوان که مرا خود بهانه

خواندن‌هاست

و لانه‌سازی این مرغ در گذرگه باد

وزنده رود که جاری است تا دل مرداب....

قناری گلشیری با زبان بی‌زبانی و اشارات رمزی، دعوت به جنبش و حرکت میکند و قناری صدیقی سرانجام سر زیر بال پنهان مینماید - گرچه حرف خود را بنحوی بیان میکند و میگوید:

لعنت به دست سرد و زمخت شکارچی

لعنت بر این قفس....

کسب الهام از پنجره - روزنه - دریچه (چنانکه در اشعار کامبیز و سایر شعرا دیده میشود) رمز رهائی روح انسانی از بن‌بست و تنگناهای زندگی است. این معنی نه فقط در ادبیات ما، بلکه در ادبیات خارج هم نظایر فراوان دارد - یکی از زیباترین قطعات تاگور شاعر و فیلسوف هندی با رمز شروع میشود - منظومه او را نگارنده این سطور، سالها پیش تحت عنوان: منم که منم - به شعر فارسی درآوردم که در یکی از مجلات ادبی، به طبع رسید.

در باره گل و شمع و پروانه، خدا میداند که قدما و معاصرین چه سخنان نغز و یا ست که

۱۷- ترانه‌های گرین - ترجمه پرویز ۱۹۵۵.

۱۸- گیلان... ص ۲۶۱ - ص ۲۶۳ - ص ۲۶۴.

نگفته‌اند و چنانکه خیالی‌ها و موشکافی‌ها و تعبیرهای ظریف یا سخیف که بجا نگذاشته‌اند. شاید در این باره در بادی امر چنین بنظر آید که سخن بر آنها ختم است. غافل از آنکه در دست شاعر هنرمند هیچ تعبیری کهنه و دور افتاده نیست. سایه (ابتهاج) از همین موضوع بظاهر مبتذل، مضمون بدیع گیرائی در قطعه «عشق گمشده» ساخته است:

در باغ دل شکفت، گل تازه امید
کز چشمه نگاه تو باران مهر ریخت
پیچیده بوی زلف تو در باغ جان من
پروانه شد خیالم و بابوی گل گریخت

آنجا که می‌شکفت گل زرد آفتاب
وز لرزه‌های بوسه پروانگان باد
همچنین معانی بکر و تازه‌ای را در غزل شیوای
بیرایای گیلانی تحت عنوان «غبار آرزو» می‌بینیم:
خواهم ای گل خار گردم تا بدامانت نشینم
یا اگر خواهی بچشم دشمن جانت نشینم
گر سیه بخت و سیه نامم خوشایم که روزی
خال گردم در کنار فعل خندان نشینم
میدهی خاکسترم را گر بباد نامرادی
سایه گردم زیر پای شمع رخسارت نشینم... ۲۰

جای تذکر است که در مجموعه آقای فخرانی، اشعاری که نشانی از سبک باصلاح‌هندی دارند کم نیست. برخی از شعراء این سبک را الفاظ سخته و تعبیرهای منسجم آراسته‌اند که سخنگویان سبک هندی معمولاً پابند آن نمی‌باشند. در مورد بیان مضامین جدید امروزی در قالب کهن، موفقیت، تنها نصیب سخنورانی است که مایه هنری شایسته‌ای داشته باشند مثلاً در گفتگو از «یار» که در دیوانهای قدیم و جدید با تعبیرهای گوناگون بوفور یافته میشود یکی از شعراء، خواست بقول خود ابتکاری در این زمینه بخرج بدهد. او یار را در احوال مختلف به «مائد» - «چک تضمین شده» - «نامه» وارده - «ماده واحده»... تشبیه کرده است. ترکیبات، تازه و امروزی است اما هنر سخنگو را در تلفیق ترکیبات تازه ۲۱ یا گوهر ناب الفاظ سنجیده و مناسب نباید از یاد برد.

دانشمند محترم آقای فخرانی مقدمه‌ای مسوط آراسته‌اند درباره شعر و شاعری و از اینجا شروع کرده‌اند که «شعر چیست». آنچه خوانندگان از معظم‌له انتظار داشتند تعریف شعر و توصیف شاعر نبود. این سخن تازگی ندارد و سالهاست که صحیفه‌های کتب، به‌نظم و به‌نثر از آن پر است خوانندگان می‌خواستند که به‌مختصات سخنگویی این هشتاد شاعری که از سرزمین گیلان برخاسته‌اند واقف شوند.

تعدادی شعرای گیلان، از سخنوران دوره صفویه تا صدر مشروطیت هستند که بنام گیلانی شهرت یافته‌اند. اغلب آنها به سبک باصلاح‌هندی که دیگر راه ابتذال و سقوط می‌پیمود شعر گفته‌اند. آخرین فروغ تابناک این سبک، حزین لاهیجی بود که نتوانست به نیروی قریحه سرشار خود، این شیوه سخنگویی را از سرنوشت محتوم برهاند. در برخی از شعرای معاصر که شرح‌حالتان در این کتاب مندرج است رشحاتی از این سبک دیده میشود که بآن اشاره‌ای نرفته است. همچنین تحلیل مضامین متنوع کتاب، کاری بوده که میبایست در مقدمه صورت گیرد. مثلاً در این کتاب افسانه‌های کوچک منظوم از زبان مرغان و جانوران و نیز تمثیل‌ها و مناظره و داستانهای کوچک که گاه روش لافوتن و سبک سخنگویی ایرج‌میرزا در آنها نمایان است دیده میشود مانند برف و زغال (اشرف مشکوتی) گرگ و بره (برهان) - مرغ و صیاد (سفیر) - گرگ و شیان (طیب) موز و زنبور (آزموده) گل هرز (عبدالعظیم یمینی) - مناظره صیاد و بلبل (برهان).... که در اغلب این اشعار زبان «از بیک» مشهود است. و نیز اشعار سیاسی و وطنی و ببالشکوی -، انواع نصایح

۱۹- گیلان.... ص ۱۷۱.

۲۰- گیلان.... ص ۲۳۴.

۲۱- گیلان.... ص ۹۳.

از جمله پند پدر به فرزند (مانند شعر زیبایی دکتر فروحی در نصیحت به فرزندش) و نیز اشعار بلندی در ستایش مادر و پدر - همچنین اشعار فکاهی، در کتاب بوفور یافته میشود. از میان انواع شعر که در کتاب نقل شده هم حسیه میتوان یافت و هم اخوانیات. حسیهٔ عدلیب، قصیده‌ایست که از زندان رشت خطاب به حکمران گیلان نوشته و به تمنای رهایی، حاکم جبار را ستوده است. اخوانیات شامل نامهٔ منظوم ملامحسن فیض کاشانی خطاب به همدرش ملا عبدالرزاق فیاض و پاسخ منظوم فیاض باوست که خواندنی است.

فاضل محترم بجای توضیح سبکهای مشترک و مختص گویندگان، ضمن شرح احوال آنها، گاه گاه به تعریفها و ستایشهای متعارف از آنها پرداخته‌اند.

دیرباز است که نقد ادبی تعارف‌های خودمانی را به‌کار می‌زده و تحلیل‌های علمی راجانشین آن کرده است. اینجاست که می‌بینیم اشعار ست و مبتذل مورد انتقاد قرار نمی‌گیرد و گوئی همهٔ هشتاد شاعر گرامی گیلان، سخن یکدست و استوار سروده‌اند. همچنین سرقات شعری که نمونه‌ی چندی از آنرا در کتاب میتوان یافت ولی مؤلف فاضل همه را ندیده گرفته‌اند.

دوستان سال پیش در تذکرهٔ آتشکده تألیف آذربیکدلی و تذکرهٔ حزین، تألیف محمدعلی حزین لاهیجی و کتاب کم نظیر تجربه‌الاحرار و تسلیة‌الابرار تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی (مفتون) که ملک‌الشعرای بهار این کتاب نفیس را «یکی از شاهکارهای قرن ۱۲ هجری» میدانند، کسانی را که بغلط نام شاعر برخورد بسته و با اشعار ست میسر آیند جابجا، سخت انتقاد می‌کنند و در خرده‌گیری و ایراد، حتی سخنوران معروف را نیز معاف نمی‌دارند. نمونهٔ روشن آن انتقاد عبدالرزاق بیگ دنبلی از مشتاق اصفهانی است که سلسله جنبان سخنوران دورهٔ بازگشت ادبی بشمار میرفت و شرابه‌استادی وی معترف بودند. مشتاق اصفهانی در قصیدهٔ بلندی بیتهی چنین آورده است:

«قاه‌قاه خندهٔ کسک دری در کوهسار های‌های گریهٔ مینای می‌در انجمن...

مفتون با همهٔ اخلاص باین شاعر تعبیر قاه قاه را ناخوش و ست میدانند و چنین می‌گوید:

«انصاف آست که اگر ظهور جناب میر، قریب بزمان شرای بارداکلام نمی‌بود اگرچه کلام وی ناسخ آیات آن فصحا بوده راضی به‌بیش قاه‌قاه نمیشد. باری لفظ قهقهه در شعر خوش‌تر از قاه‌قاه است و شعر ظهیر باین معنی گوا،

کسک دری که قهقههٔ شوق میزند آسب قهر پنجه شاهینش از افاست» ۲۲

حالا پس از گذشت دوستان سال، مؤلف دانشمند کتابی در قریب پانصد صفحه بدست ما، می‌سپارند و همهٔ هشتاد شاعر را حتی از خرده انتقادی نیم‌بند هم معاف میدارند.

در اینجا چند نمونه می‌آورم که سره از ناسره و سکه قلب از زر عیار باز شناخته شود. در ص ۱۸۴ قصیدهٔ درازی باین مطلع آمده است:

ای عزیزان این «ضیاب» نقطهٔ اولاستی از سه قسمت اهل این ده، زادهٔ زهراستی اگر شعری به صیغهٔ استمراری ناقص ختم شود مبیایست در صدر کلام یا نزدیک به فعل، ادات شرطی: اگر - کاشکی - پنداری - گوئی و امثال آن، آورده شود این قاعده از قدیم جاری بوده است. چنانکه رودکی گوید:

بیار آن می که پنداری روان یا قوت ناستی...

یا شعر منسوب بفردوسی: کاشکی اندر جهان شب نیستی...

شاعر در این قصیده جابجا و آه‌های رکیک و مستهجن و تعبیرهای وقیحانه نیز بکار برده است. یابکی از شعرا در ص ۲۲۱ در بیتهی چنین گفته است:

عطار و سنائی تو مسجود مرالقیس فردوسی و سعدی تو محمود فرزوق

این بیت خطاب به ایران است که بزرگترین فضیلت آن در نظر شاعر این است که «مدفن گردان دلاور» است.

حالا چه شد که فردوسی و سنائی و عطار مسجود و محسود امرؤالقیس و فرزدق شدند آنهم دردل خاک! — لابد دایرة عملکرد این دو واژه از نظر شاعر پنهان مانده است. همین شاعر دربیتی دیگر چنین گفته است: ۲۴

این همه میخ فروزنده بنام اختر که شب تیره بدیای فلک کوبیده... شك نیست که شاعر در تشبیه ستارگان به میخ، نظر عنایت به شعر ملك الشعراى بهار دوخته بود که فرماید:
آسمان بود بدان گهونه که از سیم سپید میخها کوفته باشد به سیه دیبائی نمونه‌ها در این باره کم نیست.

ای کاش شعرائی که به گوهر طبع دیگران چشم طمع دوخته‌اند این سخن نظامی را از یاد نمی‌بردند:

عاریت کس نپذیرفته ام آنچه دلم گفت بگو، گفته‌ام.

مؤلف فاضل برای اینکه خاطر ظریف شعرا آزرده نشود اشعار سست یا عاریتی آنها را از انتقاد بجا، معاف داشتند. درعین حال اشعار برخی از ناظمان کج دهن را طبع کردند که فحش نامه‌ای در حق مردگان است. مثلاً در صفحه ۱۴۹ ترجیع‌بند سست و دشنام‌آمیز شاعری را چاپ کردند که سراسر «مزین» به فحش‌های آبدار و تهوع‌آور است. تعبیرات آن چندان شرم‌آور بود که مؤلف بناچار مصرعهای زیادی را به نقطه‌چینی‌ها آراستند.

فاضل محترم در این کتاب از کسانی بعنوان شاعر نام می‌برد که فقط يك شعر دارند. البته مشت نمونه خروار است (اگر خرواری در نهانخانه باشد) یا کسانی را شاعر مینامند که مجموع دارائی ادبی آنها از سه بیت بیشتر نیست آنها ایات سست و بارد و ناهنجار از این دست: دل برکن از جهان که گذشت از جهان خوش است دنیا همان قدر که گذشتی از آن خوش است ۲۵ برخی از شعرای بزرگ ما از بیم آنکه مبدا شعر فارسی بدست ناهلان براه تباهی بیفتند آنها را از سرودن شعر باز می‌داشتند چنانکه منوچهری گفته است:

شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست بچه نازدن به از شش ماهه افکندن چنین... اگر این حضرات بزعم مؤلف محترم شاعرند پس دور از انصاف است که نمونه اشعار دانشمندان نیکنامی که کم گفته‌اند و بقول نظامی چون در گزیده گفته‌اند در این مجموعه نیاید مانند استاد فقید دکتر معین — محمد علی جواهری — هادی جلوم...

استاد فقید دکتر معین داستان هاروت و ماروت را به شیوهٔ مثنوی بنظم درآورد که تحت عنوان «ستارهٔ ناهید» در کتابی به قطع کوچک در سال ۱۳۱۶ شمسی بطبع رسیده است. این منظومه مشتمل بر ۲۵۳ بیت است. استاد فقید مقدمه‌ای بر داستان منظوم افزوده‌اند که انعکاس این داستان را در ادبیات اسلامی اعم از فارسی و عربی با ذکر شواهدی از قرآن مجید و اشعار قدیم فارسی به تفصیل شرح داده‌اند. مقدمه با این عبارات پایان می‌یابد: «چون داستان هاروت و ماروت آئینه‌ایست که نور حقیقت بر آن تابفته و صورت معانی عالی حکمی و نکات دقیق اخلاقی در آن انعکاس یافته نگارنده آنرا برشتهٔ نظم درآورد و اینک به پیشگاه ارباب ذوق سلیم و طبق مستقیم عرضه می‌دارد.» منظومه با این ابیات ختم میشود:

«این حکایت گرچه خود افسانه است
از همه افسانه‌ها بیگانه است
گرچه افسانه است افسانه مخوان
چون دگر افسانه‌ها افسون مدان
صد گهر درجست اندر درج وی
صد ستاره روشن اندر برج وی

گوهر حکمت از این افسانه جوی	راه سوی معرفت آسان بیوی
کز جهان مینوی معنوی	بوستانی بر سبیل مثنوی
تحفه آوردم برای دوستان	داستانی یادگار باستان
داستان ما پایان چون رسید	گوش جانم راز این معنی شنید
کاین سخن میگفت جبریل امین	آفرین بر طبع سرشارت، معین» ۲۶

سالها پیش از روان‌شاد دکتر معین غزل زیبایی که گواه ارادت قلبی او به‌حافظ است درمجله‌ای خواندم که آنرا پیش خود یادداشت کردم. مطلع غزل چنین است:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما تا زحکمت باز بنماید به‌ما تقصیر ما....

محمد علی جواهری اشعار خود را با مضای «رواهیح» چاپ میکند. سه شعر او در کتاب نخستین کنگره نویسندگان ایران به‌عنوان‌های: ظلمت - تا انتقام ما بستاند از عدو - عذاب، ۲۷ آمده است. جواهری یکی از پیش‌کسوتان مسلم شعر نو در ایران است همچنین از دکتر هادی جلوه هم اشعاری خوانده‌ام که لطف خاصی داشت.

آیا این دانشمندان سخنور که داعیه‌ای ندارند، در نظر مؤلف فاضل بقدر کسانی مثل: حیاتی - ذوقی - شهیدا - فففور - قاضی یحیی - نام - نصرت - واصل - یقین... استحقاق عنوان شاعری را نداشتند. کجاست شاعر بلند آوازه، استاد فقید ملک‌الشعراى بهار که با چهره‌های جدیدی از سخنوران نغزگوی و نکته سنج گیلان آشنا شود و به‌سهم این سرزمین در تکامل شعر فارسی دری واقف گردد.

باید از محقق دانشمند آقای ابراهیم فخرائی سپاسگزار بود که نخستین گام ارزنده را در شناساندن این گوهران هنرمند برداشتند و نمونه آثار درخشان آنها را در دسترس همگان گذاشتند.

احمد اقتداری

دو کتاب درباره مثنوی

۱- «پوپک» - «شیدای خام» (جزء اول و دوم از مجموعه هفت‌بند نای) تألیف ادوارد. ژرف. انتشارات «ره‌آورد» چاپ، لوس‌آنجلس امریکا فروردین و مرداد ماه ۱۳۶۵.

ایرانیان، در همه ادوار تاریخی پس از مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، دلبستگی خاصی به مثنوی شریف داشته‌اند، شروع و تفاسیر زیادی بزبان فارسی از مثنوی معنوی در دست است، در همه قرون، مردمان از رنج روزگار بستوه آمده با پیش و سنجش به عرفان و حقیقت بینی مولانا علاقه و دلبستگی نشان داده‌اند. نویسندگان و خوانندگان صاحب درد و حال و ذوق هم، در خور توانائی خود به‌این امر مهم فرهنگی علاقه و دلبستگی نشان میدهند، اخیراً بهمت انتشارات ره‌آورد با همت و مدیریت حسن شهباز دو جزء از دفتر اول مثنوی بنام «پوپک» و «شیدای خام» تألیف ادوارد. ژرف در امریکا و در شهر لوس‌آنجلس کالیفرنیا منتشر گردیده است. «پوپک» داستان «هدهد و سلیمان» و «شیدای خام» داستان «مردی که در یاری بکوفت» را بازگو می‌کند. شیوه تعبیر و

۲۶- ستاره ناهید - محمد معین - چاپخانه شرکت طبع کتاب. تهران ۱۳۱۶ شمسی.

۲۷- نخستین کنگره نویسندگان ایران، تهران ۱۳۲۵ شمسی ص ۱۱۵-۱۱۸.